**اصول: اوامر، جلسه ۳۰: یکشنبه ۶/۸/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر دلالت صیغۀ امر بر وجوب بود. مرحوم آخوند فرموده بودند که صیغۀ امر وضع بر وجوب شده و شاهدش هم این هست که اگر بلا قرینه استعمال بشود ازش وجوب متبادر می‌شود. یک مشکلی اینجا وجود دارد آن این است که آیا این استدلال درست هست؟ استعمال بلا قرینة چون ازش وجوب استفاده می‌شود پس وضع بر وجوب شده، به نظر می‌رسد که اگر ما دلالت امر بر وجوب را هم به اطلاق بدانیم همین مطلب هست، یعنی استعمال بلا قرینه آنجا هم ازش وجوب استفاده می‌شود. سؤال این هست که فرق بین این دو مطلب چی است؟ یعنی دلالت وضعی باشد یا دلالت اطلاقی باشد. اگر ما دلالت را وضعی بدانیم، دلالت صیغۀ امر بر وجوب را وضعی بدانیم، اگر بخواهد بر استحباب استعمال بشود ما یک نوع تنافی مقتضیات ظهور را باید درک کنیم. فرض کنید ما وقتی می‌گوییم رأیت اسداً یرمی. اسد معنای حقیقی‌اش یعنی حیوان خاص. این حیوان خاص تیراندازی نمی‌کند، وقتی ما دیدیم گفتند رأیت اسدا یرمی این یرمی چون بین اینکه من شیری دیده باشم، ظاهر بدوی معنایش این هست که همان حیوان مفترس را دیدم، از آن طرف من می‌گویم این چیزی که من دیدم تیراندازی می‌کرد، تیراندازی کردن هم که از شیر انجام نمی‌شود، این دو تا مفادی هست که با همدیگر یک نوع تناقض بدوی دارند، با همدیگر ناسازگاری دارند. یک نحو جمع عرفی بین دو چیزی که هر کدامشان یک معنایی را اقتضا دارند، اقتضا می‌کند که ما رأیت اسدا یرمی، اسد را حمل کنیم بر رجل شجاع. و چون از باب تجوز هم هست، باید اظهر و ظاهر را بسنجیم، یعنی چی؟ رأیت اسدا یرمی ما ممکن است قرائنی، مثلا آن کلمۀ اسد را می‌گویند امروز رفتم در باغ وحش در پشت میله‌های باغ وحش شیری را دیدم که تیراندازی می‌کرد، اینجا رفتم در باغ وحش و شیری دیدم و امثال اینها اینها خودش کأنّ تأکید بر این هست که من می‌خواهم بگویم همان معنای حقیقی را اراده کردم، آن وقت تیراندازی می‌کرد را ما معنا می‌کنیم بر خلاف متعارف که هیچ وقت شیر تفنگ دست نمی‌گیرد اینها یک کاری کردند که این شیر تفنگ دست بگیرد. علتی که ما یرمی را قرینۀ بر تجوز در اسد قرار می‌دهیم چی بود؟ بُعد تیراندازی کردن حیوان مفترس. اینجا وقتی ما یک ظهور اسد را در ارادۀ معنای حقیقی با قرائنی که با ضمائمی که کنار لفظ ذکر می‌کنیم تقویت می‌کنیم اینجا برعکس می‌شود، ما به وسیلۀ ظهور قوی اسد می‌توانیم ملتزم بشویم که این امر غریبی که کمتر اتفاق می‌افتد به طور خیلی نادر اتفاق می‌افتد امروز اتفاق افتاده بود، این شیر تفنگ دست گرفته بود و مشغول تیراندازی کردن بود. یعنی دو تا مقتضی ظهور وجود دارد، این دو تا مقتضی با هم تزاحم می‌کنند هر کدام اقوی بود بر طبق آن حکم می‌شود یا احیانا ممکن است این دو تا با همدیگر تنافی پیدا کنند و دلیل را مجمل کنند. به خلاف جایی که ما می‌خواهیم از باب اطلاق دلیل یک مطلب را استفاده کنیم. فرض کنید ما می‌گوییم که مثلا اطلاق وجوب اقتضا می‌کند وجوب تعیینی باشد، تخییری نباشد. حالا این اطلاق یعنی چی؟ یعنی نیاوردن عِدل برای آن واجب. حالا اگر یک جایی شما عِدل آوردید یک موقعی می‌گویید اعتق رقبة، اعتق رقبة ظاهرش این است که عتق رقبه واجب تعیینی است. از کجا این ظهور ناشی شده؟ از جایی که از آوردن عدِل سکوت کردیم، ولی حالا اگر عِدل آوردید اینجا تنافی بین این مقتضیات هست؟ نه، از اوّل ظهور در وجوب تعیینی به خاطر سکوت ناشی شده بوده، سکوت خودش داخل در مقتضی بر ظهور بوده، وقتی ما کاری کردیم که این سکوت از بین رفت مقتضی هم از بین می‌رود، تنافی مقتضیات نیست بنابراین یک دلیلی که حداقل ظهور معتبر را در وجوب عِدل برای واجب داشته باشد اگر در دلیل باشد مانع انعقاد ظهور اطلاقی دلیل در وجوب تعیینی می‌شود. اینها با همدیگر فرق دارند. اینکه ظهور به نحو اطلاقی باشد، ظهور اطلاقی از باب تزاحم ملاکات نیست، از باب شبیه ورود هست در باب احکام. در باب احکام گاهی اوقات دو تا حکم هست هر دو ملاک دارند، اینجا فعلیت حکم تابع ملاک اهم است. یک موقعی دو تا حکم هر دو ملاک ندارند، این حکم در صورتی ملاک دارد که آن حکم نباشد، اگر آن نباشد این ملاک ایجاد می‌شود، اینجا اصلا بین اینها تزاحمی نیست، به اصطلاح می‌گویند ورود است، ورود در باب مناطات، مناط یک حکم متوقف است بر نبود مناط حکم دیگر. ما نحن فیه هم گاهی اوقات دو شیء مقتضی ظهور در مورد هر دویش موجود است، اینها ظهور فعلی بر طبق اقوی المقتضیین شکل می‌گیرد. یک موقعی مقتضی در یکی‌شان متوقف هست بر اینکه مقتضی دیگری نباشد، وقتی مقتضی دیگری بود این مقتضی‌اش اصلا شکل نمی‌گیرد. بحث همین وجوب تعیینی و تخییری این هست ظهور دلیل در وجوب تعیینی متوقف است بر اینکه دلیلی که دال بر وجوب تخییری و بیان عِدل آن واجب هست نیامده باشد، اگر آمده باشد دیگر اصلا ظهور دلیل در وجوب تعیینی شکل نمی‌گیرد. حالا ببینیم وقتی ما می‌گوییم مثلاً صلِّ این در مواردی که ما صلِّ را در استحباب استعمال می‌کنیم، می‌گوییم صلِّ فان الصلاة معراج المؤمن، فان الصلاة نورٌ، که مثلا این تعبیرات بگوییم قرینه است بر اینکه صلاة صلاة استحبابی است، وجوبی نیست، فان الصلاة درجة. اینجا آیا قرینه‌ای بر اینکه این صلاة آن صلاة ایجابی را نمی‌خواهد بیان کند این قرینه تنافی دارد با مفاد صلِّ؟ یا تنافی ندارد؟ یعنی از سنخ تنافی مقتضیان ظهور یا مقتضیات ظهور است؟ یا از باب ورود در باب ظهور است؟ من تصور می‌کنم وجدانا در مواردی که امر در استحباب به کار می‌رود با قرینه هیچگونه تنافی بدوی در مقتضیات ظهور آدم احساس نمی‌کند، فرق است بین مادۀ امر و صیغۀ امر. اینکه مادۀ امر بگوییم امر می‌کنم تو این کار را انجام بده اگر این کار را انجام ندهی هم گناه برایت نوشته نمی‌شود، جهنم نمی‌روی، عقاب نمی‌شوی. اینها یک نوع تنافی صدر و ذیل فهمیده می‌شود، این نیاز دارد به یک نوع تعویل و تجوز. ولی مواردی که صلِّ در موارد استحباب به کار می‌رود به نظر می‌رسد که از باب تنافی نیست و هیچگونه تنافی، یعنی احساس وجدانی انسان این هست که قرینۀ بر استحباب با صلِّ درگیر نمی‌شوند، اینجور نیست که دو تا ظهور متنافی باشد بگوییم کدام اقوی است کدام اظهر است و دیگر آن قرینه حداقل قرینۀ معتبری هم که بر استحباب باشد دیگر جلوی ظهور صلِّ در وجوب را می‌گیرد، اظهر و ظاهر سنجی و نسبت ظهور سنجی اینجا اصلا نیست، و بنابراین می‌خواهیم عرض بکنیم ظاهر امر این هست که دلالت امر بر وجوب دلالت اطلاقی است نه دلالت وضعی هست. مؤید این مطلب هم کثرت استعمال امر در استحباب است و این خودش مؤید، اینکه تعبیر می‌کنم مؤید به خاطر این است که اینکه یک لفظی را بر یک معنای وضع کنند در غالب موارد بر خلاف آن معنا استعمال کنند یا در موارد بسیار زیادی بر خلاف آن معنا استعمال کنند اشکال عقلی ندارد، ولی بعید است، بعید هست که ما در استعمالات بر خلاف آن چیزی که واضع وضع کرده در موارد خیلی زیادی یا غالب به کار ببریم، بعید است که ما این را مؤید عدم وضع لفظ بر وجوب قرار می‌دهیم.

مرحوم آخوند اینجا که دلالت امر، حالا این به نظرم یک امر استدلال بردار به آن معنا نیست، من تصور می‌کنم در موارد استعمال امر در وجوب در موارد استحباب یک ادعا هم انسان احساس نمی‌کند، یک نکته‌ای هم که اینجا وجود دارد در موارد اینکه استعمال استعمال مجازی باشد یا استعمال، یعنی در جایی که دلالت امر بر وجوب به اطلاق باشد اگر دلیلی بیاید جلوی این اطلاق را بگیرد مجاز نمی‌شود، یعنی ما ادعا نمی‌کنیم، در حالی که من به نظرم وجدانا وقتی ما می‌گوییم من به شما امر می‌کنم این کار را بکن، بعد از آن طرف هم بخواهیم بگوییم که اگر هم نکردی گناه نمی‌نویسیم این یک نوع ادعا هم باید باشد، کأنّ این اینقدر شدت استحباب دارد که من کأنّ به شما دارم امر می‌کنم. کأنّ این را به شما واجب می‌کنم. ولی در صیغۀ امر این احساس تعول و ادعا در موارد استعمال امر در موارد استحباب به نظر من احساس نمی‌شود. که من فکر می‌کنم احساس وجدانی انسان این هست که صیغۀ امر دلالتش بر وجوب به اطلاق است نه به وضع. البته مرحوم آخوند دلالت وضعی قائل هستند، بعد می‌آیند نکاتی را می‌خواهند پاسخ بدهند. می‌گویند کثرت استعمال در استحباب هم لازمه‌اش این نیست که نقل به استحباب شده باشد یا حمل بر استحباب بشود. ایشان می‌گوید که چرا. حالا یک بحث این هست می‌گویند استعمال در وجوبش هم خیلی زیاد است کأنّ کثرت استعمال به تنهایی کافی نیست باید یک اکثریتی داشته باشد به نحوی که آن معنای وجوب کم استعمال بشود، و این اینجور نیست که استعمال صیغۀ امر در وجوب کم باشد، وقتی هر دو استعمال زیاد هست منشأ نقل به استحباب یا جامع نمی‌شود، حالا آن را فعلا کار ندارم.

مرحوم آخوند یک اشکال دیگری می‌کند که آن اشکال عرض کردم اصلش مال مرحوم سلطان العلماء در حاشیۀ معالم هست. ایشان می‌گوید استعمال چون با قرینۀ مصحوبه هست، با قرینۀ متصله هست، استعمال در استحباب، باعث نقل کلمۀ صیغۀ امر به جامع یا به خصوص استحباب یا باعث اینکه استحباب مجاز مشهور بشود و این را داخل در آن بحث مجاز مشهور قرار بدهد نمی‌شود. این کلامی که ایشان اینجا مطرح کردند همان اشکالی هست که مرحوم شهید صدر در معقولیت وضع تعینی مطرح کردند، گفتند وضع تعینی نامعقول هست، مثلا روی مبنای مرحوم آقای صدر اشکال را که طرح می‌کنند آن این هست که آن چیزی که علقۀ وضعیه هست در جایی علقۀ وضعیه ایجاد می‌شود که قرن اکیدی بین لفظ و معنا ایجاد بشود. وقتی کثرت استعمال همواره با قرینه است، قرن اکید بین این لفظ با معنا ایجاد نمی‌شود، قرن اکید با لفظ مع القرینه و معنا ایجاد می‌شود. بنابراین این کافی نیست برای وضع تعینی. که ما آنجا مفصل بحث کردیم من در مقام وارد شدن به همۀ آن بحث‌ها نیستم، همان پاسخ خود شهید صدر را اینجا مطرح می‌کنم. شهید صدر خودشان اینجور پاسخ دادند این اشکال در صورتی صحیح هست که قرینه‌ای که همراه با لفظ هست همیشه یک قرینۀ شخصیه باشد، ولی اگر قرائن مختلفی هست، یعنی این لفظ گاهی اوقات با قرینۀ الف بر این معنای مجازی دلالت می‌کند گاهی اوقات با قرینۀ ب بر همین معنای مجازی، همینجور در استعمالات متعدد با قرائن متنوع و مختلف بر این معنا دلالت می‌کند. به خصوص قرائنی که چه بسا مختلف السنخ و مختلف النوع و اصلا کاملا قرائن بعضی‌هایش حالیه باشند، بعضی‌هایش مقالیه باشند، قرائن خاصه، عامه، قرائن مختلفی از جهت سنخ و ویژگی‌ها و امثال اینها باشند، آن وقت این قرن اکیدی که ایجاد می‌شود بین خود ذات لفظ و این معنا ایجاد می‌شود. چون آن قرائن در جامع قرینه بودن شریکند همه قرینه‌اند، ولی یک شیء واحد نیستند. اشیاء عدیده هستند و همین باعث می‌شود که آن با تکرر استعمال آن چیزی که قرن اکید بین او و معنا ایجاد بشود خود لفظ است، شبیه همین هم، یعنی اشکال در اینجا هم همین است، این قرینۀ مصحوبه همیشه یک شکل که نیست، قرائن مختلفی هست این قرائن مختلف منشأ می‌شود که لفظ بتواند در آن معنا نقل پیدا کند. این مقدار در پاسخ این مرحلۀ بحث کافی است.

مرحوم آخوند اینجا دو تا مطلب مطرح کردند، یک مطلب این هست که کثرت استعمال نه باعث وضع تعینی می‌شود نه باعث مجاز مشهور می‌شود. الآن توضیحی که می‌خواهم بدهم آن در مورد این هست که، حالا در مورد وضع تعینی همان فرمایش مرحوم آقای صدر را مثلا و بحث‌های دیگری که ما آنجا هم بحث کردیم آن بحث‌ها را پاسخ این اشکال که معقولیت وضع تعینی را زیر سؤال می‌برد را ما پاسخ دادیم. ولی صحبت سر این است که چطور بعضی موارد تبدیل می‌شود به مجاز مشهور، کثرت استعمال، چرا بعضی وقت‌ها مجاز مشهور می‌کند بعضی وقت‌ها وضع تعینی می‌کند، مجاز مشهوری که مخل به ظهور می‌شود یا اصلا ظهور در، لفظ را ظاهر در خود این مجاز مشهور می‌کند، بعضی وقت‌ها وضع تعینی، چی است اینها سرّ تفاوت این دو مرحله چی است؟ پاسخ مطلب این است که ما در مورد وضع معنای مجازی، معنای مجازی یک ویژگی‌هایی دارد که قبلا این ویژگی‌هایش را ذکر کردیم، گفتیم معنای مجازی اوّلا در طول معنای حقیقی است، یعنی ابتدا معنای حقیقی به ذهن می‌آید از طریق معنای حقیقی به آن معنای مجازی رسیده می‌شود، یک.

نکتۀ دوم اینکه در معنای مجازی ادعاء مصداقیت این معنا برای معنای حقیقی وجود دارد، معنای طولیت هم همین هست وقتی ما می‌گوییم رأیت اسدا یرمی کأنّ ادعا می‌کنیم که ما شیر حقیقی و حیوان مفترسی را دیدیم، این ادعا وجود دارد. اگر کثرت استعمال در حدی باشد که هنوز آن طولیت دلالت وجود داشته باشد، و ادعاء هنوز موجود باشد این می‌شود مجاز مشهور. ولی اگر نه طولیت و ادعاء حذف بشود، گاهی اوقات کثرت استعمال به گونه‌ای می‌شود، کثرت استعمال در حدی می‌شود که دیگر اینقدر سرعت انتقال از لفظ به معنای مجازی سریع می‌شود که آن واسطه دیده نمی‌شود، سرعت انتقال به گونه‌ای می‌شود ولو در ابتدا آن نقش دارد ولی این نقش گاهی اوقات کمرنگ می‌شود به طوری که ناخواسته انسان دیگر متوجه‌اش نمی‌شود. و این متوجه نشدن منشأ می‌شود که بین خود لفظ و آن معنای مجازی علقه ایجاد می‌شود دیگر آن بحث ادعاء و اینها دیگر از وسط برداشته می‌شود. این مراحلی دارد یعنی اینکه هر چی کثرت استعمال بیشتر بشود سرعت انتقال از لفظ به آن معنای مجازی سریع‌تر می‌شود آن واسطه کم کم حذف می‌شود، در معنای مجازی ولو مجاز مشهور باشد باز هنوز لفظ حقیقت واسطه است. چون ما می‌خواهیم ادعا بکنیم که این معنای مجازی از مصادیق آن معنای حقیقی است به آن معنای حقیقی توجه داریم و این معنای مجازی را مرتبه‌ای از مراتب ادعایی و تعولی آن معنای مجازی تصویر می‌کنیم. این اصل ایده.

حالا صحبت سر این هست که بنابراین کثرت استعمال بر خلاف فرمایش مرحوم آخوند می‌تواند منشأ مجاز مشهور شود، ولو با قرینۀ مصحوبه. و کثرت استعمال می‌تواند منشأ وضع تعینی بشود. بنابراین این اشکالی که مرحوم صاحب معالم مطرح کرده بحث کثرت استعمال و امثال اینها این کاملا اشکال به جایی هست. البته به نظر می‌رسد اگر ما دلالت امر بر وجوب را به وضع بدانیم اشکال صاحب معالم درست است، ولی اگر دلالت وجوب را به اطلاق بدانیم دیگر این اشکال وارد نمی‌شود.

توضیح ذلک اینکه اگر اصلا نکته‌ای که بحثی که در باب، اگر ما بگوییم امر معنای حقیقی صیغۀ امر معنای حقیقی‌اش ایجاب است، ما ادعاءً در موارد استحباب این صیغۀ امر را به کار می‌بریم هی این ادعا هست ادعا هست ادعا هست، نفس کثرت استعمال خودش می‌تواند قرینه باشد که متکلم به این کثرت استعمال بتواند اعتماد کند در ارادۀ معنای مجازی. اینکه مجاز مشهور ما لفظ را در مورد مجاز مشهور مجمل بدانیم خیلی طبیعی است. من حالا روی این مبنا می‌خواهم مشی کنم نه روی مبنایی که ما لفظ را بگوییم که ظاهر در معنای مجازی است، آن شاید توجیه منطقی‌اش خیلی روشن نباشد. اما چرا لفظ در موارد مجاز مشهور اجمال پیدا می‌کند؟ به دلیل اینکه کثرت استعمال در معنای مجازی ولو با قرینه منشأ می‌شود که متکلم بتواند به کثرت استعمال به عنوان یک قرینۀ عام اعتماد کند، بنابراین این لفظ ما هم می‌تواند متکلم از این معنای حقیقی را اراده کند چون موضوع له‌اش است، هم می‌تواند معنای مجازی را اراده کند چون ما یصلح للقرینیة که خود کثرت استعمال هست وجود دارد که منشأ اجمال می‌شود. اینها در جایی هست که لفظ دلالتش به وضع باشد، ولی اگر لفظ دلالتش به اطلاق باشد اینکه در بعضی موارد این اطلاق اراده نشده باشد این منافاتی، چون آن در بعضی موارد که این اطلاق اراده نمی‌شود به جهت این لفظ نیست به خاطر این هست که آن جزء دیگر دال ما که سکوت بوده از بین رفته، جزء دیگر دال ما سکوت بوده، یعنی آن چیزی که مقتضی دلالت بر وجوب بوده صیغه به علاوۀ سکوت. در مواردی که سکوت وجود ندارد معنای مجاز اراده شده، نه به خاطر اینکه این صیغه در معنای خودش به کار نرفته، نه صیغه همه جا در معنای خودش به کار رفته که همان جامع است. در واقع آن حد وجوبی را سکوت می‌فهمانده، یعنی الآن یک نوع علقه وجود دارد آن علقه بین این لفظ صیغه و معنای جامع و بین سکوت از ذکر قید و حد وجوبی، این معنایش این نیست که جایی که آن سکوت نباشد باز هم ما دال بر وجوب پیدا کنیم، چون اساسا آن چیزی که دال بر وجوب بوده صیغه نبوده، سکوت دال بر وجوب بوده و این اقتضا نمی‌کند جایی که سکوت نباشد، جایی که قرینۀ بر ترخیص نباشد وجوب استفاده نشود.

**شاگرد:** اشکال به شکل دیگری مطرح بشود انصراف، این است که آن چون همیشه همراهش بوده

**استاد:** انصراف ایجاد نمی‌کند، آن دو تا چیز مختلف است اصلا، از باب تعدد دال و مدلول است.

**شاگرد:** کثرت استعمالی که

**استاد:** تعدد دال و مدلول است، چون تعدد دال و مدلول است دلالت سکوت به آن سرایت نمی‌کند دو تا چیز مختلف است، یعنی این بحثی که، یعنی بحث صاحب معالم روی مبنای خود صاحب معالم اشکال ایجاد می‌کند. صاحب معالم مبنایش این هست که امر را لغةً دال بر وجوب گرفته است، امر را که لغةً دال بر وجوب گرفته کثرت استعمال در ندب در احادیث اهل بیت برایش مشکل‌ساز شده و ملتزم هم شده چون می‌گوید مجمل است، ولی در بحثی که از باب اطلاق باشد این مشکل اصلا نیست.

یک نکتۀ دیگری که اینجا هست آن این است که اساسا دلالت امر بر استحباب در مواردی که هست به چه شکل است؟ یک موقع ما می‌گوییم که اصلا دلالت امر بر وجوب به اعتبار این هست که ظاهر حال متکلم این هست که وجوب فقهی را دارد بیان می‌کند، موارد استحباب هم وجوب هست ولی وجوب اخلاقی، یا وجوب شرطی، نکته‌ای که ما قبلا هم اشاره می‌کردیم که ما ممکن است بگوییم امر دال بر وجوب هست، وضعا هم دال بر وجوب است، ولی اینکه وجوبش فقهی باشد یا وجوبش اخلاقی باشد یا شرط کمال باشد آنش دیگر اطلاقی است، آیا در این صورتی که ما تحلیلمان به این شکل باشد، آیا در اینجا کثرت استعمال مضر به دلالت امر بر وجوب می‌شود یا دلالت امر بر وجوب نمی‌شود. به نظر می‌رسد اینجا مانع می‌شود، اگر ما اینجوری نگاهمان باشد که از باب این نحو اطلاق باشد، توضیح ذلک اینکه اصلا اینکه ما می‌گوییم امر ظهور دارد در وجوب به فقهی به چه خاطر است؟ به خاطر کثرت کون المتکلم فی مقام بیان الحکم الفقهی. یعنی غلبۀ کون المتکلم فی مقام الحکم الفقهی منشأ ظهور امر در این هست که متکلم می‌خواهد حکم فقهی و وجوب فقهی را بیان کند. بنابراین اگر ما موارد زیادی دیدیم که این امر را در موارد وجوب اخلاقی یا وجوب شرطی استعمال کردند به نظر می‌رسد دیگر آن اماریت، از سنخ یک نوع اماره و امثال اینهاست. این را توجه بفرمایید این را فردا یک قدری بیشتر در موردش توضیح خواهم داد. به نظر می‌رسد که اینکه ما دلالت امر را بر وجوب چگونه تحلیل کنیم، و مواردی که امر دال بر استحباب هست را چگونه تحلیل کنیم اینها تأثیر دارد در اینکه ظهور امر در وجوب از بین می‌رود یا ظهور امر در وجوب از بین نمی‌رود، بنابر بعضی از مسالک ظهور امر در وجوب با کثرت استعمال امر در موارد استحباب از بین می‌رود و بنابر بعضی از مسالک از بین نمی‌رود و ممکن است ما همین که احساس وجدانی بکنیم که ظهور امر در استحباب نیست و ظهور امر مجرد از قرینه در وجوب است خود همین منشأ بشود که ما یک مسلک را قبول کنیم و مسالک دیگر را مثلا نپذیریم، اگر ظهور امر در وجوب با وجود کثرت استعمال امر در موارد استحباب پذیرفته باشیم که امر مجرد از قرینه با وجودی که کثرت استعمال در موارد استحباب وجود دارد این را وجدانا ما درک بکنیم خودش ممکن است معین یکی از این وجوهات باشد، حالا توضیح بیشتر این فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد